

جُستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران

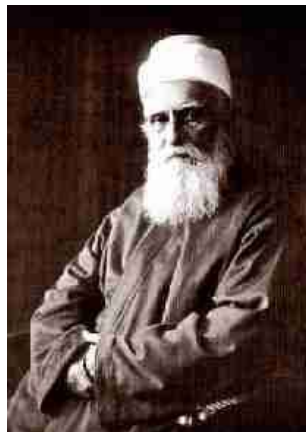
عبدالله شهبازی

بهائی‌گری، سازمان‌های اطلاعاتی و تروریسم

آیتی از نظر قساوت و شجاعت بهائیان را مشابه با یزیدیان کردستان می‌داند و خلق و خوی ایشان را چنین توصیف می‌کند:

دارای اخلاقی خشن بوده، سخت دل و کینه‌جو ولی متظاهر به مهر و محبت و نیز در شجاعت ایشان گفتگو رفته، اغلب برآنند که از این سچیہ پسندیده محروماند به قسمی که تا مقاومت ندیده‌اند نهایت پردلی را اظهار می‌دارند ولی به محض اینکه به مقاومتی برخوردند میدان خالی کرده عقب‌نشینی می‌کنند.

این قساوت را از اولین روزهای پیدایش بابی‌گری در میان اعضای این فرقه می‌توان دید. به‌نوشته فریدون آدمیت، بابی‌ها در جریان شورش‌های خود در دوران ناصری، با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و «اسیران جنگی» را «دست و پا می‌بریدند و به آتش می‌سوختند.» قساوت و سعیت فوق‌الذکر را در ماجرای قتل شهید ثالث (حاج ملا محمد تقی برغانی، ۱۷ ذی‌قعدة ۱۲۶۳ ق.)، عمو و پدر همسر قره‌العین، نیز به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد.



عباس افندی

فریدون آدمیت «بساط میرزا حسینعلی» (بهاء) را از روز نخست مبتنی بر «دستگاه میرغضبی و آدمکشی» می‌داند. درواقع، از نخستین روزهای فعالیت فرقه بهائی مجموعه‌ای از قتل‌ها آغاز شد که اسرار برخی از آنها تاکنون روشن نشده و در برخی موارد نقش بهائیان در آن کاملاً به اثبات رسیده است. این قتل‌ها را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد: اول، قتل‌های سیاسی؛ دوم، قتل برخی شخصیت‌های مسلمان که تداوم حیات ایشان برای بهائیت مضر بود؛ سوم، قتل بابیان مخالف دستگاه میرزا حسینعلی نوری (به‌طور عمده ازلی‌ها)؛ چهارم،

قتل بهائیان که از برخی اسرار مطلع بودند یا به دلایلی تداوم حیات ایشان مصلحت نبود؛ پنجم، قتل بنا به اغراض شخصی سران فرقه بهائی.

قتل و خشونت

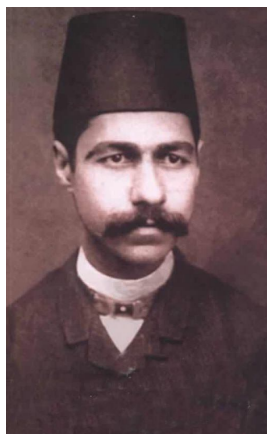
یکی از اولین قتل‌های سران بهائیت قتل میرزا اسدالله دیان است. میرزا اسدالله دیان کاتب بیان و سایر مکتوبات علی‌محمد باب و از بابیان «حروف حی» بود و بسیاری از اسرار پیدایش بابی‌گری را می‌دانست. او به‌دستور میرزا حسینعلی بهاء به قتل رسید. میرزا آقاخان کرمانی (بابی ازلی و داماد میرزا یحیی صبح‌ازل) می‌نویسد: میرزا حسینعلی چون میرزا اسدالله دیان را «مخل خود یافت، میرزا محمد مازندرانی پیشخدمت خود را فرستاده او را مقتول ساخت.» این رویه پدر را عباس افندی نیز ادامه داد. آیتی می‌نویسد:

عباس افندی این رویه را دائماً تعقیب داشت یعنی مخالف علنی خود را که در بساط محرم و مجرم شده و اسرار را شناخته و به کشف آن پرداخته بود می‌کوشید برای افناء و اعدامش.

ادوارد براون، استاد دانشگاه کمبریج، به فردی به‌نام نصیر بغدادی معروف به مشه‌دی عباس (ساکن بیروت) اشاره می‌کند که آدمکش حرفه‌ای و مزدور میرزا حسینعلی بهاء و عباس افندی بود و به‌دستور ایشان چند نفر را کشت از جمله ملا رجبعلی قهیر، برادرزن علی‌محمد باب، را که از برخی اسرار پیدایش بابی‌گری مطلع بود. براون، همچنین، به فعالیت‌های تبلیغی سه بابی ازلی در عکا اشاره می‌کند و می‌نویسد بهائیان عکا تصمیم گرفتند ایشان را از میان بردارند. آنان ابتدا خواستند این مأموریت را به نصیر بغدادی محول کنند ولی بعد منصرف شدند زیرا احضار نصیر از بیروت ممکن بود راز قتل را آشکار کند. لذا، در ۱۲ ذی‌قعدة ۱۲۸۸ ق. هفت نفر از بهائیان به خانه افراد فوق در عکا ریختند و سید محمد اصفهانی و آقاخان کج‌کلاه و میرزا رضاقلی تفرشی را کشتند. حکومت عکا بهاء و پسرانش، عباس و محمدعلی افندی، و میرزا محمدقلی، برادر بهاء، و تمامی بهائیان عکا، از جمله قاتلین، را دستگیر کرد. بهاء و پسران و خویشان شش روز زندانی بودند، سپس قاتلین شناخته شده و در دادگاه به حبس‌های طولانی (۷ و ۱۵ سال) محکوم شدند.

براون در جای دیگر (حواشی بر مقاله شخصی سیاح، چاپ اول، ۱۸۹۱) به این ماجرا اشاره می‌کند. او می‌نویسد: مقامات دولت عثمانی تصمیم به تبعید دو برادر به دو نقطه مختلف گرفتند و (در ربیع‌الثانی سال ۱۲۸۵ ق.) صبح‌ازل و پیروانش را به فاماگوستا (قلعه ماغوسا در قبرس) و حسینعلی بهاء و ۸۰ نفر از پیروانش و چهار نفر ازلی را به عکا فرستادند. این چهار نفر ازلی عبارت بودند از: حاجی سید محمد اصفهانی، آقاخان بیگ کج‌کلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش آقا میرزا نصرالله. به‌نوشته براون، قبل از عزیمت به عکا، حسینعلی بهاء میرزا نصرالله تفرشی را در ادرنه (آدریانوپول) با سم به قتل رسانید و کمی پس از ورود به عکا سه ازلی دیگر در منزل مسکونی‌شان در بندر عکا به‌دست اطرافیان بهاء مقتول شدند

میرزا آقاخان کرمانی در رساله هشت بهشت درباره آدمکشی‌های سران فرقه بهائی به تفصیل سخن گفته است. او می‌نویسد: میرزا حسینعلی بهاء در ادرنه، قبل از حرکت به عکا، میرزا نصرالله را با سم مقتول کرد و «در عکا نیز چند نفر از اصحاب خود را فرستاد آن سه نفر را [حاجی سید محمد و آقاخان بیگ و میرزا رضاقلی تفرشی] در خانه نزدیک قشله که منزل داشتند شهید کردند و قاتلین اینان عبدالکریم شمر و حسین آب‌کش و محمد جواد قزوینی.»



میرزا آقاخان کرمانی

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، در ایران نیز اصحاب حسینعلی بهاء موجی از وحشت و ترور آفریدند و به قتل متنفذین ازلی دست زدند:

آقا عبدالاحد و آقا محمدعلی اصفهانی و حاجی آقا تبریزی و پسر حاجی فتاح، هر یک را به‌طوری جداگانه در صدد قتل برآمدند و بعضی فرار کردند. از آنجمله خیاطباشی و حاجی ابراهیم خان را در خانه گندم‌فروشی کشتند و جسم آنان را با آهک در زیر خاک گذارده، روی آنها را با گچ سکو بستند ...

این قتل‌ها حتی شامل طلبکاران میرزا حسینعلی نوری (بهاء) نیز می‌شد:

و همچنین حاجی جعفر را، که مبلغ هزار و دویست لییره از میرزا [حسینعلی بهاء] طلبکار بود و به مطالبه پول خود در عکا قدری تندي نمود و دزدی‌های حضرات را حس کرده، میرزا آقاخان کچل قزوینی را تشویق کردند که آن پیرمرد را شبانه کشته، از طبقه فوقانی کاروانسرا به زیر انداختند و گفتند خودش پرت شده... همچنین هر یک از اصحاب اقدمین، که از فصاحت و شجاعت کارهای میرزا مطلع بودند و فریب او را نخوردند، فرستاد در هر نقطه شهید نمودند. مثلاً، جناب آقا سید علی عرب را، که از حروف حی نخستین بود، در تبریز، میرزا مصطفی نراقی و شیخ خراسانی شهید کردند. و میرزا بزرگ کرمانشاهی را، که از اجله سادات بود، و جناب آقا رجبعلی قهیر را، که او نیز از حروف و ادله بود، ناصر عرب در کربلا به درجه شهادت رسانید و برادرش آقا علی‌محمد را در بغداد عبدالکریم شمر کشت. هر یک از اصحاب خودش را نیز که از فسق و فجور و باطن کار وی خیردار شدند در عکا یا نقطه دیگر تمام کردند. مانند حاجی آقا تبریزی. حتی آقا محمدعلی اصفهانی را، که در اسلامبول تجارت می‌نمود و مدتی فریب او را خورده بود... میرزا ابوالقاسم دزد بختیاری را مخصوص از عکا مأمور نمود که برود در اسلامبول آن جرثوم غفلت را... فصد نماید

به‌نوشته میرزا آقاخان کرمانی، پس از فوت میرزا حسینعلی بهاء (۲ ذی‌قعدة ۱۳۰۹ ق.) رویه فوق ادامه یافت. اولین قربانی میرزا محمد نبیل زرندي، مورخ معروف بهائی، بود که خیال داشت خود را جانشین بهاء بخواند. «پسران خدا [حسینعلی بهاء] خیردار شده، دو نفر را فرستاده، آن لنگ بیچاره را خفه کرده، بردند به دریا انداختند.»



حسین لاله

در میان قتل‌های متعدد و فراوان بهائیان، به‌ویژه باید به قتل حاج شیخ زکریا نصیرالاسلام اشاره کرد. حاج شیخ زکریا انصاری دارابی، ملقب به نصیرالاسلام، از سران مجاهدینی بود که به فتوای حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری به جهاد علیه استعمار انگلیس و عوامل داخلی ایشان دست زد و در این زمینه سهمی بزرگ داشت. نامبرده از شاگردان آخوند ملا محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی (نجل خلیل) و حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری بود و، به‌نوشته رکن‌زاده آدمیت، «در شهرستان‌های داراب و فسا و لار و نیریز علیه مستبدین قیام مسلحانه

کرد و به نشر افکار آزادیخواهی و استحکام مبانی مشروطه ایران کوشید» و در رکاب مجتهد لاری جهاد کرد. مساعی وی چنان ارجمند بود که آخوند خراسانی «یک حلقه انگشتری فیروزه و اجازه مجاهده در راه آزادی برای او فرستاده و او را در اجازه‌نامه نصیرالاسلام خواند.» رکن‌زاده آدمیت می‌افزاید:

این است که نصیرالاسلام با گروهی از تفنگچیان مجاهد در راه تعقیب و تنکیل ستم‌پیشگان بی‌آزم و فرقه بهائی، که در شهر نیریز جمعیت و نفوسی داشتند، بیش از پیش کوشید و آنها هم در پی انتهاز فرصت بودند تا او را از میان بردارند و همین که فرصت به‌دست آمد دو نفر از تفنگچیان او را، که یوسف و جعفرقلی نام داشتند، به‌وسیله تطمیع و تحمیق وادار به قتل او کردند. و در ماه رجب سال ۱۳۳۱ ق. پس از فراغت از غسل روز جمعه هنگام خروج از گرمابه... به‌وسیله شلیک سه تیر تفنگ شهیدش کردند. و آن وقت ۵۲ سال داشت.

قتل سید ابوالحسن کلانتر سیرجان (۱۳۲۴ ق.) از قتل‌های جنجالی بهائیان است. بهائیان به تحریک مخالفین سید ابوالحسن کلانتر (اسفندیارخان رئیس طایفه بوچاقچی، شاهزاده حاج داراب میرزا از مالکین محل و سید

حسین قوام‌التجار از متنفذین سیرجان) پرداختند و در نتیجه در جریان یک میهمانی کلانتر سیرجان در تاریکی شب به قتل رسید. این ماجرا به شورش مردم سیرجان علیه بهائیان انجامید و مردم، که منابع بهائی ایشان را «چند هزار نفر عوام کالانعام» می‌خوانند، سید یحیی سیرجانی (بهائی عامل قتل کلانتر) را کشتند.

قتل محمد فخار نیز از قتل‌هایی است که سروصدای فراوان به پا کرد. بهائیان، به‌دستور محفل روحانی یزد، فرد فوق را، که گویا به بهائی‌گری اهانت می‌کرد، کشتند و جسد او را سوزانیدند. در این رابطه ابتدا عامل مستقیم قتل، سلطان نیک‌آئین، دستگیر شد و سپس ۱۲ نفر از معاریف بهائیان یزد، از جمله محمدطاهر الممیری و میرزا حسن نوش‌آبادی و حسین شیدا، به اتهام مشارکت در قتل زندانی شدند. پس از هفت ماه پرونده متهمین به تهران ارسال شد. هر چند اتهام این گروه قتل بود ولی در زندان تهران در «محل کم جمعیت و ابرومندی که مختص به اشراف و اعیان» بود محبوس شدند و با سران اکراد و الوار و خوانین بختیاری معاشر بودند و حتی مدیر زندان را تبلیغ

می‌کردند. بهائیان در دادگاه به مظلوم‌نمایی فراوان دست زدند و از جمله الممیری چنین گفت

هوای یزد خشک است و کله‌های اهل یزد تمام خشک است و یک تعصبات لامذهبی جاهلانه‌ای دارند که در سایر ولایات نیست. اهل یزد عموماً قتل ما بهائیان را واجب می‌دانند و مال ما را حلال و هر گونه تهمتی و اذیتی را در حق ما ثواب می‌دانند و به عقیده باطل خود بهشت می‌خرند.

تمامی اعضای این گروه، به‌جز سلطان نیک‌آئین، پس از ۱۴ ماه حبس در تهران، با اعمال نفوذ بهائیان مقتدر پایتخت، تبرئه شدند. ریاست این دادگاه را فردی به‌نام عاصمی و وکالت بهائیان را فردی به‌نام دادخواه به عهده داشتند. هر چند منابع بهائی می‌گویند تا این ماجرا را «تهمت» جلوه دهند، ولی محکوم شدن سلطان نیک‌آئین، به‌رغم اعمال نفوذ فراوان بهائیان، ثابت می‌کند که مجرم بوده است. عبدالحسین آیتی با اشاره به قتل محمد فخار و موارد دیگر می‌نویسد:

خدا نیارد روزی که میدان برای بغضاء و شحناء ایشان باز شود. آن وقت است که چند نفرشان در شاهرود آدم می‌کشند (در واقعه ۱۳۲۴ فتنه بابی‌های شاهرود) یا مانند سلطان باروت‌کوب [نیک‌آئین] و چند تن اهل محفل روحانی در یزد محمد کوزه‌گر [فخار] را در کوره می‌سوزانند یا ذکرالله و عبدالحق نامی خود را در بین مهاجرین روسیه انداخته، در آذربایجان آتشی برافروختند که نمرود از آن شرم می‌برد.

تروریسم سیاسی

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۱۸۴۰ م. / ۱۳۶۰ ق. با بابی‌گری آغاز شد و چنان با بابی‌گری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. می‌دانیم که

بابی‌ها ترور امیرکبیر را طراحی کردند و در ۲۸ شوال ۱۳۶۸ ق. / ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م. به ترور نافرجام ناصرالدین شاه دست زدند که به دستگیری گروهی از ایشان انجامید. از آن پس این رویه در ایران تداوم یافت و به‌ویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت

فعالیت‌های تروریستی دوران انقلاب مشروطه و پس از آن با نام سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، احسان‌الله خان دوستدار، اسدالله خان ابوالفتح‌زاده، ابراهیم خان منشی‌زاده و محمد نظر خان مشکات‌الممالک در پیوند است. درباره سردار محیی و احسان‌الله خان در بحث نهضت جنگل سخن خواهم گفت. ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک عضو فرقه بهائی بودند. ابوالحسن علوی، پدر بزرگ علوی (نویسنده معروف)، می‌نویسد:

[ابوالفتح‌زاده] در حدود سال ۱۳۲۸ سفر کوتاهی به اروپا کرد و بعد از مراجعت در ۱۳۲۹، که مسیو مرنارد بلژیکی رئیس خزانه‌داری گردید، او مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار گردید و بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری با رعایا معزول شد و در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی‌ها شده است و شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار می‌کند.

این سه نفر با حیدرعمواوغلی، تروریست معروف قفقازی، رابطه و همکاری نزدیک داشتند. به نظر من، دیدگاه کسانی که حیدر عمواوغلی را به‌عنوان رهبر تروریسم دوران مشروطه معرفی کرده‌اند به‌کلی نادرست است. به‌عکس، حیدر عمواوغلی در زیر نظر ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الملک و با هدایت و دستور ایشان کار می‌کرد.

فعالیت‌های مخفی اسدالله خان ابوالفتح‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و ابراهیم خان منشی‌زاده (سرتیپ فوج قزاق) و محمدنظرخان مشکات‌الممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با عضویت در انجمن مخفی معروف به بین‌الطلوعین آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، نخست‌وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می‌شد و بسیاری از اعضای آن بابی ازلی و تعدادی بهائی بودند. این همان نکته‌ای است که آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بسیار دیر (پنج سال بعد) متوجه شدند و مازندرانی در نامه به حاجی محمدعلی بادامچی به آن اشاره کرد

عضویت در این انجمن و فعالیت‌های بعدی ابوالفتح‌زاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک (بهائی) و ازلی‌های عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه‌گر وابسته به اردشیر ریپورتر ارزیابی کرد و به این دلیل حضور اعضای دو فرقه متعارض ازلی و بهائی در کمیته فوق قابل توضیح است. باید اضافه کنم که اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م.) در پیرامون آن مجتمع شدند. برای مثال، مشکات‌الممالک، صندوقدار لژ بیداری ایران بود

از ذیقعه ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت اسدالله خان ابوالفتح‌زاده و برادرش سیف‌الله خان و ابراهیم خان منشی‌زاده در «انجمن مخفی دوم» تداوم یافت. در این انجمن سید محمدصادق طباطبایی (پسر آیت‌الله سید محمد طباطبایی)، ناظم‌الاسلام کرمانی و آقا سید قریب (از اعضای بیت سید محمد طباطبایی) و شیخ مهدی (پسر آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری) عضویت داشتند. در همین زمان گرایش‌های تروریستی برخی از اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی مطرح شد که با مخالفت سید محمد صادق طباطبایی مواجه گردید. اندکی بعد، ارباب جمشید جمشیدیان (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد.

گروه تروریستی فوق سرانجام شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آشوبگرانه و تفرقه‌افکنانه‌ای چون ترور نافرجام شیخ فضل‌الله نوری (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.) دست زد. عامل این ترور کریم دواتگر بود که دستگیر شد. در این رابطه افراد دیگری نیز دستگیر شدند. یکی از ایشان میرزا محمد نجات خراسانی، عضو فرقه بهائی، بود که به ارتباط با سفارت انگلیس و به عنوان شخصیتی فاسد شهرت داشت. نجات نیز عضو کمیته بین‌الطلوعین بود. به‌گفته تقی‌زاده، اسمارت، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات

بازجویی از محمد نجات شرکت می‌کرد و مواظب بود که «نتوانند به میرزا محمد زور بگویند.» طبق گزارش ۱۵ ژانویه سیر جرج بارکلی به سیر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی‌ها کریم دوانگر تلویحاً حسینقلی خان نواب، برادر عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس، را به ترور مربوط کرد. حسینقلی خان نواب نیز از نزدیکان و محارم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه ابوالفتحزاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دوانگر، سپس در روستای قلهک مستقر شدند که در آن زمان در ملکیت سفارت انگلیس بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت.

در اول جمادی‌الثانی ۱۳۳۷ق. ابوالفتحزاده و منشی‌زاده، به‌همراه زین‌العابدین خان مستعان‌الملک، گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به کمیته جهانگیر. ابوالفتحزاده و مستعان‌الملک و میرزا محمد نجات از جمله اعضای «محکمه انقلابی» بودند که حکم مرگ شیخ فضل‌الله نوری را صادر کردند. دادستان این محکمه شیخ ابراهیم زنجانی بود که تحت‌تأثیر میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)، عضو فرقه بهائی، قرار داشت. اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود.

در رجب ۱۳۳۸ق. حادثه قتل سید عبدالله بهبهانی رخ داد که عاملین آن وابستگان شبکه تروریستی ابوالفتحزاده و منشی‌زاده بودند. یکی از ضاربین بهبهانی فردی به‌نام حسین لله بود که بعدها با ابوالفتحزاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتحزاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به‌عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد.

کمیته مجازات

در اوایل شهریور ۱۳۹۵ / ذی‌قعدة ۱۳۳۴ ابوالفتحزاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک عملیات خود را در قالب گروه جدیدی به‌نام کمیته مجازات آغاز کردند و قتل‌هایی را، به‌همراه انتشار اعلامیه‌هایی، آغاز کردند که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت و فضایی از رعب و وحشت در تهران آفرید و تأثیرات سیاسی عمیق بر جای نهاد. عملیات کمیته مجازات را باید بخشی از سناریوی بغرنجی ارزیابی کرد که حدود چهار سال بعد به کودتای رضاخان و سید ضیاء طباطبایی (۳ اسفند ۱۳۹۹) و سرانجام به سقوط حکومت قاجار و استقرار دیکتاتوری پهلوی انجامید.

قتل‌های فوق حدود پنج ماه به طول انجامید و عده‌ای، از جمله سید محسن مجتهد (فرزند محمد باقر صدرالعلما و داماد سید عبدالله بهبهانی) مقتول شدند. سید محسن مجتهد در این زمان نفوذ فراوان در تهران و سراسر ایران به‌دست آورده بود. قتل او به‌وسیله احسان‌الله خان دوستدار و حسین لله و حاجی علی صورت گرفت و آنان قبل از شروع عملیات مقداری عرق نوشیدند.

یکی دیگر از قربانیان این کمیته میرزا عبدالحمید خان متین‌السلطنه ثقفی، مدیر روزنامه عصر جدید، بود که در روزنامه مظفری بوشهر (شماره‌های ۶۷ و ۶۸ مورخ شعبان ۱۳۳۲ق.) مقاله‌ای تند علیه اردشیر ریپورتر منتشر کرده بود

هسته مرکزی کمیته مجازات ابوالفتحزاده و منشی‌زاده و مشکات‌الممالک بودند و ابوالفتحزاده رئیس کمیته محسوب می‌شد. بنابراین محقیمی که کمیته مجازات را، که سران آن به بهائی‌گری شهرت کامل داشتند، یک شبکه تروریستی بهائی بخوانیم.

مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و تعدادی از ایشان دستگیر شدند. ابوالفتحزاده و منشی‌زاده در ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۶ق. به‌شکلی مرموز در سمنان به قتل رسیدند و احسان‌الله خان دوستدار به قفقاز گریخت. مشکات‌الممالک پس از مدت کوتاهی آزاد شد.

پس از دستگیری اعضای کمیته مجازات، احمد خان صفا، مسئول پرونده فوق در نظمی، به‌شکلی مرموز به قتل رسید. در این زمان، گروهی به‌نام «کمیته سیم‌رخ» طی اطلاعیه‌ای خطاب به رئیس‌الوزرا قتل صفا را ناشی از ممانعتی دانست که دولت در قبال بهائیان در پیش گرفته است. گروه فوق مدعی بود که در تنظیم پرونده تنها نام ابوالفتحزاده و منشی‌زاده ذکر شده، که برخلاف میل مسئولین دولت

تصادفاً به تله افتاده‌اند، و مشارکت سایر بهائیان مسکوت مانده است. در این اعلامیه چنین می‌خوانیم:

احسان‌الله خان، قاتل منتخب‌الدوله، و احمد آقای روحی و میرزا ضیاء‌اله که عضو عمده کمیته تروریست بودند، هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می‌باشند... ما که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم، نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند... این رشته سر دراز دارد.

در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات فرقه بهائی در دستگاه نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهائیان در نظمیه از زمان ریاست کنت دو مونت فورت بر نظمیه تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضرابی (بهائی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. عبدالرحیم ضرابی با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب *تاریخ کاشان* را به سفارش مانکجی نوشت. از این کتاب سه نسخه خطی وجود داشت که در اختیار مانکجی، هنری لیونل چرچیل (کارمند سفارت بریتانیا) و جلال‌الدوله (پسر ظل‌السلطان و حاکمکاشان) بود. عبدالرحیم خان ضرابی از اعضای خاندان سپهر و از خویشان مورخ‌الدوله سپهر است و پدر علیقلی خان نبیل‌الدوله بهائی معروف که از دوستان عباس افندی بود و سال‌ها شارژدافر ایران در ایالات متحده آمریکا، علیقلی خان ضرابی (نبیل‌الدوله) نیز در جوانی در سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد. وی در آمریکا به یکی از ماسون‌های بلندپایه بدل شد و در طریقت اسکاتی کهن به درجه سی و سوم (عالی‌ترین درجه ماسونی) رسید.

برخی مورخین کوشیده‌اند تا گردانندگان و دست‌اندرکاران کمیته مجازات را انقلابیونی صادق و خشمگین جلوه دهند که از نابسامانی پس از انقلاب مشروطه و عدم تحقق آرمان‌هایشان سرخورده و به تروریسم روی آوردند. این تحلیل، که در سریال تلویزیونی پربیننده هزار دستان (ساخته علی حاتمی) انعکاس یافته، به کلی نادرست است. بررسی دقیق زندگینامه گردانندگان کمیته مجازات چهره‌ای به کلی ناسالم و وابسته به کانون‌های استعماری از ایشان به دست می‌دهد و کارگزاران ایشان نیز گروهی اوباش و آدمکش حرفه‌ای، چون کریم دواتگر، بودند.

برخی نویسندگان عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی علیه قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق‌الدوله خوانده‌اند. این ادعا نیز به کلی بی‌پایه است. کمیته مجازات در زمان اولین دولت وثوق‌الدوله در سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م. تشکیل شد و تنها پنج ماه (تا پانز ۱۲۹۶ / ۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت. یکی از سه پسر میرزا ابراهیم خان منشی‌زاده، به نام داوود منشی‌زاده، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس گروه فاشیستی سومکا دست زد. این گروه با نظامیان عالی‌رتبه وابسته به سازمان اطلاعاتی انگلیس، به رهبری سرلشکر حسن ارفع، رابطه تنگاتنگ داشت و اقدامات آن بخشی از عملیات شبکه فوق به‌شمار می‌رفت.

سرویس اطلاعاتی بریتانیا و نهضت جنگل

شبکه فوق در شکست و سرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد که تاکنون مورد بررسی کافی قرار نگرفته است.

میرزا کوچک خان جنگلی

احسان‌الله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را علیه میرزا کوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانواده‌های سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت و سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او، از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، به‌ویژه میرزا کریم‌خان رشتی، به رابطه با اینتلیجنس سرویس انگلیس شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم‌خان رشتی و سردار محیی، مبصرالملک و سعیدالملک، را به‌عنوان بهائی فعال می‌شناسیم. فتح‌الله اکبر (سردار منصور و سپهدار

رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای ۳ اسفند ۱۳۹۹ رئیس‌الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.

در این میان نقش احسان‌الله خان دوستدار، به عنوان یکی از برجسته‌ترین تروریست‌های تاریخ معاصر ایران، حائز اهمیت فراوان است. مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در یک گزارش سری به باکو ارزیابی خود را از میرزا کوچک خان و احسان‌الله خان دوستدار چنین بیان می‌دارد:

ثابت قدمی فوق العاده میرزا کوچک خان و دقت فوق العاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستائیان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او را برانگیخته است... زندگی کوچک خان خیلی ساده است، او در اتاق ساده‌ای زندگی می‌کند، همراه رفقای خود و مجاهدان روی تشک گاه می‌خوابد، هیچ گونه میل و زرق و برقی که مخصوص خان‌هاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانه‌ای دارد، سیگار نمی‌کشد، خوشگذرانی نمی‌کند، مشروب نمی‌خورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار می‌کند.

مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در مقابل تصویری به‌غایت منفی از احسان‌الله خان به دست می‌دهد و علت کودتای او علیه میرزا کوچک خان را به تعصبات بهائی‌گری و بی‌منتسب می‌کند:

احسان‌الله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراق آمیز و آدمی شهرت‌پرست است. او جزو فرقه بابی‌ها (یکی از فرقه‌های ایران) است و پدر زن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسان‌الله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف ودکای او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است.

او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او می‌خواست کوچک خان را به مرام باب جلب کند ولی کوچک خان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست، لازم است برای آزادی وطن از انگلیسی‌ها و از ظلم‌شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دارودسته خود از اردوی کوچک خان خارج شود... [سردار محیی] این شخص بی‌اراده و بی‌فکر [احسان‌الله خان] را مطمئن کرده بود که با برقراری کمونیزم در ایران بهائی‌گری در ایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد. این موضوع برای هر فرد بهائی اغوا کننده است. این وعده احسان‌الله خان را کاملاً اغوا کرد که به منظور انتقام از تعقیب دیرینه بهائی‌ها توسط مسلمانان شعارها و اعلامیه‌هایی انتشار دهد... این بابی کهنه مغز باور کرده بود که کمونیزم اجازه خواهد داد بهائی‌گری در ایران توسعه یابد و مذهب رسمی کشور شود. این بود عللی که احسان‌الله خان را از کوچک خان دور می‌کرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد.

پس از شکست نهضت جنگل، که به‌طور عمده به دلیل دسایس احسان‌الله خان و سردار محیی محقق شد، این دو به شوروی گریختند و در دوران استالین به اتهام وابستگی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دستگیر و اعدام شدند. تورج اتابکی اتهامات وارده بر احسان‌الله خان را چنین بیان کرده است:

عاملیت سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پروپاقرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهرآگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی، عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصری ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزه‌های نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود.

این اتهامی است که درباره دیگر قربانیان ایرانی دوران استالین کمتر تکرار شد. اتهام سران حزب کمونیست ایران، مانند بهرام آقایی و دیگران، «ماجرای جویی» و «چپ‌روی ضد لنینی» بود. بنابراین، اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی بریتانیا بی‌پایه بر احسان‌الله خان وارد نشد. پیشینه عملکرد احسان‌الله خان و دوستانش در ایران گواه آن است که سازمان اطلاعاتی شوروی در مورد احسان‌الله خان به بیراهه نرفته است.



احسان الله خان دوستدار در اواخر عمر در شوروي

علاوه بر دو نمونه فوق (احسان الله خان و سردار محيي)، موارد فراواني از حضور مأموران بهائي اينتليجنس سرويس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. يك نمونه، ميرزا شفيح خان نعيم، بهائي گيلاني، است که در انزلي به دست جنگليها به قتل رسيد.

نمونه ديگر، غلامحسين ابتهاج (پسر ابراهيم خان ابتهاج الملک و برادر ابوالحسن ابتهاج) است که به وسيله انقلابيون جنگل دستگير شد. جنگليها قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولي با وساطت احسان الله خان دوستدار و ميرزا رضا خان افشار آزاد شد.

ميرزا رضاخان افشار نیز بهائي بود و نقش مخرب و مرموزي در حوادث نهضت جنگل ايفا کرد. او در زمان آغاز نهضت پيشکار ماليه گيلان بود. به همراهي با جنگليها پرداخت و مسئول مالي «کميته اتحاد اسلام» شد. او سپس ۸۴ هزار تومان از پول کميته را به سرقت برد و به تهران گريخت و بعدها به آمريکا رفت. افشار پس از بازگشت از آمريکا مترجم هيئت آمريکايي ميلسپو شد و در دوران سلطنت رضاشاه مشاغل مهمي چون حکومت گيلان (۱۳۰۷)، حکومت کرمان (۱۳۱۰)، مسئول راهسازي کشور (۱۳۱۱) و استناداري اصفهان را به عهده داشت.

نمونه ديگر عبدالحسين نعيمی است که در حوالي سال ۱۹۲۰ ميلادي در صفوف جنگليها حضور داشت. او به عنوان نماينده «کميته نجات ايران»، که رياست آن را احسان الله خان دوستدار به دست داشت، در اولين کنگره حزب کمونيست ايران (در انزلي) شرکت کرد و پيام اين کميته را قرائت نمود. عبدالحسين نعيمی پسر ميرزا محمد نعيم، شاعر معروف بهائي (اهل روستاي فروشان سده اصفهان)، است. ميرزا محمد نعيم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگليس به کار پرداخت. عبدالحسين نعيمی نیز، چون پدر، کارمند سفارت انگليس در تهران بود. در گزارش مورخ ۱۰ / ۷ / ۱۳۴۵ ساواک تهران به رياست ساواک (نصيري) و مدير کل سوم (مقدم) چنين آمده است:

عبدالحسين نعيمی در سالهاي ۱۳۲۰ الي ۱۳۲۴ رئيس کميته محرمانه سفارت انگليس در تهران بوده و با همکاري دبیر اول سفارت انگليس [الن چارلز ترات] در امور سياسي خارجي و داخلي ايران نقش مؤثري داشته و خانم لمبتون... يکي از دوستان و همکاران نزديک و مؤمن عبدالحسين نعيمی بوده. آقای نعيمی در سال ۱۳۲۵ يا ۱۳۲۶ از سفارت انگليس کنار رفته و همکاري خود را در امور سياسي به طور مخفيانه و غيرمحسوس با سرويس اطلاعاتي سفارت انگليس در تهران ادامه مي داده است و در ظاهر به کسب و تجارت مي پرداخته است. آقای نعيمی اکنون از مالکين بزرگ به شمار مي رود و همکاري مخفيانه خود را با دوستان انگليسي در تهران حفظ کرده است...

در دوران محمدرضا پهلوي، يکي از دختران عبدالحسين نعيمی، به نام مليحه، همسر سپهبد پرويز خسرواني (از عوامل کودتاي ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و عضو فرقه بهائي) بود و ديگري، به نام محبوبه، به همسري محسن نعيمی (دبیر مؤيد) در آمد. در حوالي سال ۱۳۴۶ او و شوهرش به آفريقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائيت در اين منطقه بدل شدند.



عبدالحسین خان معزالسلطان، سردار محیی، (نفر وسط) و سایر پسران حاجی وکیل (برادران میرزا کریم خان رشتی)

سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی

در بررسی تاریخ بهائیت، موارد چشمگیری از حضور بهائیان مهاجر ساکن عشق‌آباد و قفقاز در صفوف سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شوروی پیشین مشاهده می‌شود. با توجه به نمونه‌های متعدد تاریخی، این حضور را باید تداوم سیاست گذشته بهائیان دانست که به‌عنوان «مأمور دوپل»، به‌سود اینتلیجنس سرویس بریتانیا، به خدمت سفارتخانه‌های روسیه و عثمانی و آلمان در می‌آمدند.

عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائی، به موارد متعددی از حضور بهائیان در سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی روسیه شوروی اشاره دارد. یک نمونه، میرزا کوچک علی‌اوف، از بهائیان معروف عشق‌آباد، است که به «تقلب» معروف بود. او پس از انقلاب بلشویکی روسیه «مفتش سری» بلشویک‌ها شد و برادرزاده‌اش به‌نام عبدالحسین حسین‌اوف در اداره گ. پ. او. (سازمان اطلاعاتی شوروی) به جاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان مقیم روسیه را به زحمت انداخت. نمونه دیگر برادران عسکروف اند.

محمود و مقصود عسکروف دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آنها هنوز در نزد روس‌ها مقرب است و از کارکنان سری ایشان است. این دو برادر، که همه فامیل‌شان بهائی است، در کارهای سیاسی دخالت کرده و می‌کنند.

آیتی می‌افزاید: دوازده جوان بهائی مقیم روسیه که «در اداره گ. پ. او. مستخدم و جاسوس بلشویک‌ها شده و این استخدام را وسیله قاچاق امتعه خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را... [از ایران] می‌برند به سی تومان می‌فروشند.» آیتی درباره مفاسد اخلاقی محمود و مقصود عسکروف و هتاک‌های ایشان در زمینه مفاسد جنسی مطالبی بیان کرده است.

در زندگینامه حسن فؤادی نیز این کارکرد اطلاعاتی بهائیان ساکن عشق‌آباد مشاهده می‌شود. او به‌همراه «چند تن از معاریف بهائی» به‌وسیله دولت شوروی توقیف و زندانی شد ولی شش ماه بعد، در دی ۱۳۰۸ ش.، با دخالت دولت رضاشاه تمامی زندانیان بهائی آزاد و به ایران وارد شدند. اسامی بهائیان فوق به‌شرح زیر است: عباس احمداوف پارسایی، حسین حسن‌اوف، بهاء‌الدین نیلی، احمد رحیم‌اوف، میرزا احمد نیل‌زاده، میرزا محمد ثابت، میرزا حسن بشرویه‌ای [فؤادی]، علی ستارزاده، جعفر هادی‌اوف شیرازی، عباس فرح‌اوف، محمودزاده، محمد سرچاهی، محمدعلی نیلی سرچاهی، عبدالکریم باقروف یزدی

در موارد مشابه، قطعاً باید ایرانیان اخراجی از شوروی مدتی در قرنطینه می‌مانند و معمولاً به ایشان مشاغل حساس ارجاع نمی‌شد زیرا در معرض ظن وابستگی به سازمان جاسوسی شوروی بودند. معهداً، بهائیان فوق با احترام فراوان مورد استقبال مقامات مشهد قرار گرفتند و بلافاصله وارد مشاغل دولتی و نظامی شدند. برای مثال، حسن فؤادی وارد خدمت نظامی و مدیر کتابخانه قشون مشهد

در این امور اقدام داشته باشند.» بهر روی، جلال‌الدوله با تمهیدات مفصل همراهی علمای فوق را جلب نمود و جلسه‌ای تشکیل داد که آقا سید علی مدرس نیز به آن افزوده شد. در این جلسه هفت نفر بهائیان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. یکی از ایشان (استاد مهدی بنا)، به وساطت آخوند ملا حسن، آزاد و به جای او آخوند ملا مهدی خویدکی، از بهائیان خویدک (سه فرسنگی یزد) دستگیر شد. جلال‌الدوله از طریق شکنجه ایشان را وادار به اقرار به بهائی‌گری نمود. در ۷ شوال از ظل‌السلطان تلگراف رسید که «حضرات بهائی که حبس‌اند هرگاه شرعاً اثبات شده که بهائی هستند، آنها را به قتل رسانید.» به ادعای منابع بهائی، هفت روحانی فوق، پس از شنیدن اقرار محبوسین حکم قتل ایشان را کتیباً صادر کردند. سرانجام، در ۹ شوال جلال‌الدوله بهائیان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «بازارها را زینت ببندند و چراغان کنند.»

تمامی ماجرای قتل هفت بهائی در یزد، طبق روایت مهم‌ترین مأخذ بهائی در این زمینه، به شرح فوق است. این شرح موارد زیر را روشن می‌کند: اول، جلال‌الدوله و پدرش (ظل‌السلطان) تعمداً عجیب در کشتن این بهائیان داشتند. دوم، در این ماجرا مردم به هیچ‌وجه دخالت نداشتند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن‌نیت ایشان روشن نیست. سوم، جلال‌الدوله به تلاش گسترده‌ای برای تحریک علمای یزد و کسب حکم قتل بهائیان دست زد و در این زمینه تقریباً ناموفق بود زیرا به جز گروه هفت نفره فوق سایر علمای شهر در صدور حکم قتل بهائیان مشارکت نکردند.



جلال‌الدوله در دوران حکومت یزد

برای تبیین این ماجرا باید به سه نکته مهم توجه نمود:

اول، پیوندهای عمیقی که میان ظل‌السلطان و خاندان او، از جمله جلال‌الدوله، با دستگاه استعماری بریتانیا برقرار بود. ظل‌السلطان در این زمینه شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست. و نیز می‌دانیم که در دستگاه ظل‌السلطان بهائیان حضور فعال داشتند. نامدارترین ایشان میرزا اسدالله خان وزیر (نیای خاندان وزیر) است که در دوران حکومت ظل‌السلطان قریب به سی سال وزیر اصفهان بود و در همین دوران است که بخش مهمی از ابنیه مهم تاریخی دوره صفوی تخریب شد. مهدی بامداد می‌نویسد:

از کارهای بسیار زشت بلکه جنون‌آمیز ظل‌السلطان قطع اشجار خیابان‌ها و تخریب ساختمان‌های زیبای صفوی در اصفهان است... و با آن که چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغه‌گفتی به او بدهند و وی را از این کار زشت بازدارند، معذک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغ‌ها و عمارات مذکور در زیر دست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد.

بامداد فهرستی از ابنیه مهم تاریخی اصفهان که در این دوران تعمداً تخریب شد، به دست داده است.

و می‌دانیم که بعدها در پاریس رابطه نزدیک و دوستانه‌ای میان ظل‌السلطان و عباس افندی برقرار بود. جلال‌الدوله نیز در این سفر همراه پدر بود و با عباس افندی دیدار داشت. نمونه دیگری از رابطه پنهان جلال‌الدوله با سران فرقه بهائی را در دست داریم: در جریان شورش ضد بهائی سال ۱۳۲۱ ق. در یزد، جلال‌الدوله شبانه به وسیله یکی از نوکرهای محرم خود به میرزا عباس قابل (مبلغ سرشناس بهائی) خبر داد که در خطر است و لذا قابل در ظهر جمعه ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۱، در بحبوحه طغیان شهر علیه بهائیان، از یزد خارج و عازم آباده شد.

دوم، قتل هفت بهائی فوق در زمانی رخ داد که حاج میرزا محمد تقی افغان، نماینده و خویشاوند علی‌محمد باب و میرزا حسینعلی بهاء، به‌عنوان یکی از ملاکین و رجال و تجار بزرگ ایران در یزد حضور داشت و از نفوذ و اقتدار سیاسی فراوان برخوردار بود. او به یقین می‌توانست مانع اقدام جلال‌الدوله شود. عجیب است که نه اسدالله خان وزیر (در اصفهان) و نه افغان (در یزد) هیچ کوششی در این زمینه نکردند.

سوم، در میان هفت روحانی یزد که در ماجرای فوق با جلال‌الدوله همکاری کردند، پیشینه ملا حسین و ملا حسن قابل‌تأمل است. این دو پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی بودند که زمانی به بهائی‌گری گروید و سپس ظاهراً از ایشان کناره گرفت. عزیزالله سلیمانی می‌نویسد:

[حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی] از مؤمنین اول ظهور بوده‌اند و با اینکه از علما بودند چون به این اسم مبارک بهائی معروف شدند، ایشان را گرفتند و تحت‌الحفظ با غل و زنجیر به کرمان بردند زیرا حکومت یزد و کرمان آنوقت یکی بوده و خود سردار حاکم آن وقت در کرمان بوده و تمام علما حکم قتل حاجی ملا باقر را داده بودند و چون به کرمان بردند سردار ظاهراً آدم خوش نفسی بوده حاجی را منصرف نموده به کمال عزت روانه یزد کرد. لذا حاجی ملا باقر بعد از این قضیه قدری به حکمت حرکت می‌نمودند. کم‌کم به‌کلی معاشرت با اهل بها را ترک نمودند.

دومین دوره حکومت جلال‌الدوله در یزد از سال ۱۳۲۰ ق. آغاز شد و اندکی بعد (از اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۱) با شورش ضد بهائی معروفی پیوند خورد که قریب به چهار ماه تداوم یافت، به قتل بیش از ۸۰ تن از بهائیان انجامید و بار دیگر نام ایشان را بر سر زبان‌ها انداخت.

در این زمان جلال‌الدوله با اردشیر ریپورتر و سران فرقه بهائی رابطه نزدیک داشت. او در نخستین روزهای حکومتش اراضی پهناوری را در پیشکوه یزد (تفت)، با کاریزی کهنه، به ثمن بخت خرید، آن را به نام عباس افندی «عباس‌آباد» نامید و به سفارش اردشیر ریپورتر و میرزا محمود افغان، ملا بهرام اخترخاوری (زرتشتی بهائی‌شده سرشناس یزد) را، به‌همراه ۱۵ خانوار زرتشتی-بهائی، از بمبئی به یزد فراخواند و سرپرستی این ملک را به او واگذارد. این ملا بهرام اخترخاوری بعدها، در دوران احمدشاه، به‌همراه گروهی دیگر از زرتشتیان و بهائیان در دستگاه ارباب جمشید جمشیدیان در تهران کار می‌کرد و عباس افندی در الواح متعدد ایشان را به خدمتگزاری به ارباب چنین توصیه می‌نمود.

جناب ارباب شخصی خیرخواه است و بلند همت. باید از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانید در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائید که عبرت دیگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.

بلوای ۱۳۲۱ یزد در زمان صدارت اتابک رخ داد و باید به‌عنوان بخشی از دسیسه‌های مفصلی انگاشته شود که در این زمان از سوی اردشیر ریپورتر و دوستانش برای ساقط کردن اتابک در جریان بود. عبدالحسین آیتی ماجرای یزد را «نتیجه زشتکاری‌های بهائیان و دسایس سیاسی» و کاملاً تعمدی می‌داند. او در توضیح علت این بلوا می‌نویسد:

روح و سر معاشرت مبلغین با زنان بهائی، ولی زن‌های جوان، به همت فروغی و ابن ابهر هر دو واحداً عرض اندام نمود. منتها به اسم این‌که چون حکمت اقتضا ندارد که عمومی باشد فقط باید زن‌ها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زیارت کنند و از وجود او متبرک گردند. و این قضیه در یزد به قسمی علنی شده و کار را خراب کرده بود که خویش و بیگانه و حتی فرارهای حکومتی مطلب را تشخیص داده بالمآل مسلمین غیور طاقت نیاورده... آغاز بلوا و شورش کردند.

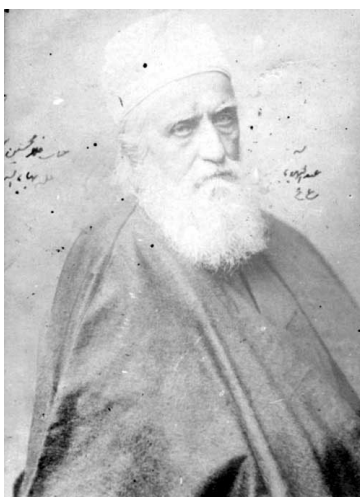
آيتي پس از نقل متن تلگراف اتابک (صدراعظم) به يزد دال بر ممانعت از شورش مي‌نويسد:

در حالي که از تلگراف مذکور... معلوم مي‌شود دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علمای اسلام تا چه حد بيطرفي نموده‌اند و همه ياد دارند که مرحوم آيت‌الله آقاي آقا مير سيد علي حائري اعلي‌الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بابي‌کشي منع کردند. مع هذا، بهائيان چون محرک خارجي داشتند همه اقدامات دولت و علما را کان‌لم‌يکن انگاشته گاهي به فونسولخانه روس و انگليس در يزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه به دست اجانب دهند و گاهي به علما دشنام گفتند تا مگر آنان را عصبي کرده حکمي بر عليه خود اصدار دهند شايد از اين باب بهانه به دست اجانب افتد... خلاصه مقصود اين بود که بهائيان در آن حادثه و ساير حوادث جز فتنه و فساد منظوري نداشته و ندارند. از روز اولي که محمود فروغي و تقی ابهری از طرف عباس افندي مأمور يزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هايي که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائي بر پا کردند و بعداً به اسم تبليغ خواستند زنان مسلمين را هم آلوده سازند، تا موقع بروز بلوا و بعد از فرونشستن آتش فتنه در همه موارد آلت بودند بعضي فهميده و بعضي نفهميده....

تعمق در اقدامات ميرزا محمدباقر بشار رشتي (مبلغ معروف بهائي و نيای خاندان بشاري) و ميرزا ابراهيم خان ابتهاج‌الملک (مالک ثروتمند و مقتدر گيلان و مازندران و نيای خاندان ابتهاج) در سال ۱۳۲۱ ق. مي‌تواند صحت داوري آيتي را ثابت کند:

در اين زمان بشار و ابتهاج‌الملک نيز، چون فروغي و ابن ابهر در يزد، تبليغات وسيع و بي‌پروايي را در سراسر گيلان آغاز کردند و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائيت شدند. همزمان حادثه تحريك‌کننده ديگري نيز رخ داد و آن اعلام بهائي شدن دو کشيش ارمني و دو پزشک آمريکايي ساکن رشت بود. اين حادثه مي‌تواند بيانگر دست پنهان سازمان‌هاي اطلاعاتي خارجي در برافروختن نايره آشوب باشد. اقدامات بشار و ابتهاج چنان تحريك‌آمیز و بي‌پروا بود که مورد اعتراض برخي از معاريف بهائيان گيلان قرار گرفت و يکي از ايشان، ميرزا آقا صمصام‌الحکما (پدر ميرزا داوود خان گيلاني)، نامه‌اي به عکا ارسال کرد و به عباس افندي هشدار داد که «بي حکمتي بشار توليد انقلاب [خواهد] کرد.» عباس افندي در پاسخ چنين نوشت:

در ضواء [آشوب] جهله وهمي نه، البته بايد گاه گاهي جزئي صدايي بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.



عباس افندي در كهولت

بدینسان، عباس افندي نه تنها از اقدامات فتنه‌گرانه بشار ممانعت نکرد بلکه او را تشويق نمود و کمی بعد «لوحی به افتخار بشار صادر کرد و در آن به او وعده صله و جایزه» داد.

طولي نکشيد که علمای شهر به تکفیر احیا قیام نمودند و اهالی را وادار بر اذیت دوستان کردند و کار به آنجا کشید که نصرالسلطنه [محمّدولی خان تنکابنی] با تمام اقتداری که داشت ماده را غلیظ دید و یکی از نوکرهای محرم خود را شبانه نزد بصر و اشخاص سرشناس دیگر فرستاده، به هر یک پیغام داد که مانند معاریف بهائیان در شهر اسباب انقلاب است، بهتر آن که چندی از رشت خارج شوند تا من بتوانم اهل غرض را تأدیب و امنیت بلد را تأمین کنم. لذا، هر کدام، بجز چند نفر که مصلحت را در توقف و تحمل بلا دیدند، به جانبی شتافتند.

در این بلوا، سید اسدالله باقروف، ثروتمند و ملاک و تاجر بزرگ رشت و تهران، درست مانند میرزا محمد تقی افغان در یزد، در شهر رشت مستقر بود و «مصون از تعرض عوام.» سید اسدالله باقروف و برادرانش (سید نصرالله، سید رضا، سید محمود و آقا میرعلینقی باقروف)، که به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترین و متنفذترین بهائیان گیلان و تهران به شمار می‌رفتند. بزرگ‌ترین ایشان سید نصرالله باقروف بود که «در طهران از اعیان بزرگ به شمار می‌آمد و تا زنده بود در سیل امراالله فداکاری و برای جامعه احباب گره‌گشایی می‌کرد.» مطبعه برادران باقروف در تهران به ایشان تعلق داشت. این مطبعه ناشر برخی از مهم‌ترین کتب آن عصر، از جمله کتاب آبی (اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطیت ایران)، است که شالوده روایتی خاص از انقلاب مشروطه و تاریخ معاصر ایران را بنیاد نهاد.

تهران، ۶ تیرماه ۱۳۸۲